

## نواندیشی دینی، تئودسیسه و «شبهات خانوادگی»

منبع: سایت زیتون، روز پنج‌شنبه، مورخ: ۹۶/۴/۱

طی چند ماه گذشته، گفتگوی قلمی نیکو و مبارکی میان نواندیشان دینی و منتقدان آنها در گرفته است. ابتدائاً، محمد رضا نیکفر، مقاله «روشنفکری دینی و مسئله شر» را منتشر کرد؛ راقم این سطور، در مقام پاسخ، «نواندیشی دینی، متن مقدس و خشونت» را نوشت. در ادامه، نیکفر، «خود دین» را در نقد مقاله من نوشت. سپس، حسن یوسفی اشکوری، جستار «در چند و چون تاریخ نگاری اسلام» را در نقد مواضع نیکفر نگاشت؛ نگارنده نیز جهت ابضاح مواضع خود و پاسخ مجدد به نیکفر، دو مقاله «نواندیشی دینی، روایت و تاریخمندی» و «ذات دین؟» را منتشر کرد. چندی بعد، جناب نیکفر، «روشنفکری دینی و آغاز و انجام آن» را در نقد مدعیات یوسفی اشکوری و نگارنده نوشت.<sup>۱</sup> در سطور پیش رو، بر آنم تا به نقد مقاله آخر نیکفر پردازم و تلقی ایشان از کارنامه نواندیشی دینی، همچنین مقولات و مفاهیم فلسفی «ذات گرایی» و «شبهات خانوادگی» در فلسفه ویتگنشتاین متاخر را نقد کنم؛ در این میان، نکاتی که در جستارهای پیشین نوشته و به بحث گذاشته شده را مفروض می‌گیرم و تکرار نمی‌کنم. نظیر نوشتار پیشین، ابتدائاً فقرات مختلفی از مقاله بلند نیکفر را در چند بند نقل کرده، سپس به صورتبندی و نقد آنها همت خواهم گمارد.

۱. نیکفر در بخشی از مقاله خود می‌گوید:

«یک شاخص مهم تئودسیسه نواندیشی دینی و کلا ایدئولوژی اسلامی، معرفی اسلام به عنوان دینی علم‌دوست و همخوان با یافته‌های جدید علمی است. دانشمندان اسلامی از نو کشف می‌شوند، چه بسا از طریق نوشته‌های غربی، و تلاش عظیمی می‌شود برای اثبات اینکه در قرآن اشاراتی وجود دارد که اگر افراد آنها را درست پی می‌گرفتند، به کشفیات علمی جدید می‌رسیدند. گفته می‌شود که شاید غربیان چنین کرده باشند و توانسته باشند آن اشارات را بفهمند. بر همین روال می‌گویند: بهترین دین را داریم، قدر آن را ندانسته‌ایم، اکنون اگر به علم

---

۱. مقالات هفت گانه فوق در لینک‌های زیر در دسترس اند:

<https://www.radiozameh.com/291888>

<https://www.radiozameh.com/304651>

<https://www.radiozameh.com/302723>

<https://www.radiozameh.com/329471>

<http://www.begin.soroushdabagh.com/pdf/538.pdf>

<http://www.begin.soroushdabagh.com/pdf/526.pdf>

<http://www.begin.soroushdabagh.com/pdf/533.pdf>

مجهر شویم، بهتر آن را می‌فهمیم و بر آن بیشتر ارجح می‌نهیم. سنتی‌اندیشان هم در این باره با نواندیشان همداستان هستند. اختلاف بر سر این است که به پندار هر یک چه عاملی باعث شد اسلام نتواند استعداد علمی‌اش را بروز دهد...

در چنین وضعیتی واکنش این بود که بگویند اصل دین چنین نیست، و عوارض منفی جوامع مسلمان نه برآمده از ذات دین، بلکه نتیجه انحراف از آن است. این تئودیه ایجاب می‌کرد که از نو در مورد اسلام روایت‌گری شود. عملاً هم یک ذات روایی تازه‌ای ساخته شد: اسلام خوب دانش‌دوستی که خرافاتی تحمیل شده از بیرون مانع بروز استعدادهای آن شده‌اند.

روشنفکران دینی، نسل متأخر نواندیشان دینی هستند. اینان درک پیچیده‌تری نسبت به جهان معاصر و علت‌های عقب‌ماندگی و بحران‌زدگی مسلمانان دارند و از این باور فاصله گرفته‌اند که مبانی علوم جدید در آموزه اصیل اسلامی مستتر است، مسلمانان کافی است به خود بیایند، علوم جدید را بیاموزند، با دید علمی سنت را بازخوانند، ذات پیشروی آن را بازشناسند، عوارضی را که دین در طول تاریخ بدانها دچار شده چاره‌کنند، و دست به سازندگی تمدنی بزنند. روشنفکران دینی نسبت به پیشینیان خود با علوم انسانی آشنایی بیشتری دارند. آنان دیگر در پی رمزگشایی علمی قرآن نیستند، و اینک بیشتر از آنکه به علوم به اصطلاح سخت توجه داشته باشند، توجهشان معطوف به علوم نرم است. تئودیه «علمی»، یعنی تلاش برای اثبات اینکه دین خوب و روزآمدی داریم، چون کتاب دینی ما با گزاره‌های علمی مدرن سازگار است و حتا پیشاپیش آنها را تقریر کرده است، جای خود را به تئودیه دیگری می‌دهد که می‌کوشد با مجموعه‌ای از استدلال‌های تاریخی و جامعه‌شناختی و کلا بگویم دین‌شناختی از یک سو و نوعی رویکرد تفسیری، شرّ در آمیخته با دین را توجیه کند و اصل آیین را از آن مبرا کند. درست این تلاش است که شاخص روشنفکران دینی است».

به روایت نیکفر، نسل متقدم نواندیشان دینی که با کسانی چون مهدی بازرگان و یدالله سجابی شناخته می‌شوند، در اندیشه «تئودیه علمی» بودند؛ تئودیه‌ای که در پی استخراج کشفیات و یافته‌های علمی جدید از میان متن مقدس و سنت دینی بود و از این طریق، توانا معرفی کردن آئین اسلام. علاوه بر این، روشنفکران دینی، نسل متأخر نواندیشان دینی هستند، نواندیشانی که با علوم انسانی جدید آشنایی بیشتری دارند و در آثار خویش از استدلال‌های تاریخی، معرفت‌شناختی و جامعه‌شناختی بهره گرفته‌اند. به نزد نیکفر، هر چند ایشان، تئودیه علمی را فرونهاده‌اند، اما در اندیشه «دین مبرا دانی» و توجیه شرّ آمیخته با دین و برکشیدن نوع دیگری از تئودیه‌اند.

چنانکه در می‌یابم، نیکفر در صورتبندی‌نگرش و روش کار روشنفکران دینی به خطا رفته است. اولاً، نواندیشان دینی متأخر، در آثار خود به ایراد و گیر و گرفت روش شناختی نواندیشان دینی متقدم پرداخته و آنرا صورتبندی

کرده اند. مدلول سخن فوق این است که ایشان به خطای روشی جدی در کار نواندیشان دینی متقدم اذعان داشته و آنرا توضیح داده اند.<sup>۱</sup>

ثانیا، به گواهی آثارشان، نواندیشان دینی در کار جایگزینی یک تئودیسه به جای تئودیسۀ دیگر نبوده اند. مشکل جناب نیکفر این است که همچنان از چنبرۀ اسطوره «اصل دین»، «اصل آیین» و «خود دین» رها نشده است. چنانکه در جستار "نواندیشی دینی، روایت و تاریخمندی" آوردم، عموم نواندیشان دینی متاخر، با قرار دادن متن دین و سنت دینی در زمینه و زمانۀ پیدایی آن، به تاریخمندی<sup>۲</sup> سنت دینی و لف و نشر آن در بستر زمان باور دارند و به اقتضای اسپینوزا، در پی برشمردن مؤلفه هایی اند که در پیدایی متن مقدس و سنت دینی ریزش کرده اند. لازمه این سخن این است که در پی «توجیه» آنچه در تاریخ دین محقق شده، تعبیری که به نزد نیکفر بار معنایی منفی دارد، برنیامده، بلکه در مقام فهم پدیده تاریخی ای به نام دین و سنت دینی و بازخوانی انتقادی آن اند. «دین»، اصلی ندارد که اساسا بتوان آنرا از آنچه موسوم به «شر» است، جدا کرد؛ دین عبارتست از یک رشته تفسیرها و بسط تاریخی پدیده ای در درازنای زمان. دین، نظیر دیگر پدیده های برساختۀ اجتماعی، در مشت دست جمع نمی شود تا بتوان درباره اش نظیر رنگ و حجم و وزن یک قوطی فلزی، گفتگو کرد؛ بلکه پدیده ای است که می توان آنرا از روی ظهورات متعددش در بستر مکان بازشناخت.

یکی از مصادیق «دین آمیخته به شر»، «خشونت» است که به زعم نیکفر در تاریخ اسلام سربرآورده است. نمی دانم چرا به نزد نیکفر، برخی گره گشایی های مفهومی در این باب جهت فهم بهتر مسئله و فی المثل، «انواع طبیعی»<sup>۳</sup> را از «مفاهیم برساخته اجتماعی»<sup>۴</sup> تفکیک کردن و از وابسته به سیاق بودن مقولات و مفاهیمی چون «عدالت»، «عفت» و «خشونت» سراغ گرفتن و در این راستا از آثار فیلسوفان و اسلام شناسان معاصر مدد گرفتن، مصداقی از «توجیه» قلمداد شده است؟؟ آنچه در اینجا محوریت دارد، «فرایند» تبیین و استدلال ورزی است و نه لزوما «فراورده». روشن است که نواندیشان دینی متاخر با امثال جناب نیکفر، در فراورده و نتیجه این مبحث اختلاف رای دارند، آنچه در این میان اهمیت روش شناختی دارد، نه فراورده، که فرایند مجادله و مباحثه است.<sup>۵</sup>

---

۱. عبدالکریم سروش و محمد مجتهد شبستری بر ناروا و ناموجه بودن استخراج مفاهیم مدرن از دل سنت دینی در آثار خویش تاکید کرده اند. من نیز در برخی از آثار نوشتاری و گفتاری خویش، استدلال کرده ام، خطای روش شناختی «زمان پریشی» (anachronism)، در برخی از آثار علی شریعتی و مهدی بازرگان راه یافته است.

2. historicity

3. Natural kinds

4. Socially-constructed concepts

۵. عبدالکریم سروش، در گفتگو با ویژه نامه «کیان» درباره خشونت، تحت عنوان «دیانت، مدارا و مدنیت» که در سال ۷۷ شمسی منتشر شد، از برخی تفکیک های فلسفی برای فهم بهتر مقوله «خشونت» استفاده کرد. علاوه بر این، در مقالات «اسلام و خشونت» و «پیامبر اسلام، عدالت و خشونت»، مسئله را از منظر خویش، تقریر و صورتبندی فلسفی کرده ام:

<http://www.beginsor.oushdabagh.com/pdf/430.pdf>

<http://www.beginsor.oushdabagh.com/pdf/413.pdf>

چنانکه در می یابم، تفکیک های مفهومی و فلسفی، از آن دست که ذکرش رفت، مدد گرفتن از روش « پدیدارشناسی تاریخی»،<sup>۶</sup> تبعات تاریخی<sup>۷</sup> و دیگر راهکارهایی که در آثار نواندیشان دینی متاخر دیده می شود، صبغه متکلفانه، یا به تعبیر نیکفر از سر توجیه نیست. اگر اختلاف فراورده ها و نتایج مد نظر باشد، در آنصورت، به نزد کسی که تبیین ها و استدلال های نواندیشان دینی را مقنع و موجه می انگارد، سخنان نیکفر از جنس توجیه است. باید این نوع مواجهه را فرو نهاد و در تمام تبیین ها و استدلال های اقامه شده، به دیده عنایت نگریست و به ارزیابی آنها پرداخت و بس. لازمه این مدعا این است که نواندیشان دینی متاخر، در اندیشه بر ساختن تئودیه نیستند، بلکه بازخوانی انتقادی و روشمند سنت دینی، وجهه اصلی همت ایشان در دهه های اخیر بوده است.

## ۲. وی در ادامه آورده است:

«مهمترین نکته ای که روشنفکران دینی از دین شناسی و اسلام شناسی برگرفته اند این است که دین را همچون بر ساخته ای اجتماعی در نظر گیرند و بر همین مبنا روایات تاریخی دینی را با معیار دیگر روایات تاریخی بررسی کنند. این کار پیگیرانه صورت نمی گیرد و در جایی متوقف می شود که خود قران است. انگیزه اصلی در این رویکردی که سکولار مینماید، همچنان پی گرفتن خط تئودیه است. منطق این تئودیه چنین است: اشکالات به جامعه برگردانده می شود. چیزی را در نظر می گیرند که از آن عالم به این عالم راه یافته است، و با این راه یابی وارد جامعه و تاریخ شده؛ این یک هبوط است و چیزی را که آلوده نبوده در معرض آلوده شدن قرار داده. اولین عارضه کجا و چگونه پدید آمده؟ در این باره روشنفکران دینی اختلاف نظر دارند و این اختلاف در حدی است که به کدورت های فرقه ای راه برده است.... هبوط، ورود به تاریخ است؛ و تاریخ به عنوان روایت هبوط، باطل السحر است، باطل السحری که ممکن است آن تأثیری را نداشته باشد که نیچه امید داشته است: واپس زنی تاریخی چونان برهان قاطع تاریخ سحر آمیز می شود، آنگاه که آغاز چیزی سحر آمیز جلوه داده شود. پس مهم این است که ما تا کجا پرسنده باشیم، کجا متوقف شویم، مرز لاهوت و ناسوت را کجا بینیم، مرز غیر طبیعی و طبیعی را. حضور غیر طبیعی در طبیعی استخوان لای زخم است، لای زخم جهان. تصور آن فقط درد ما را بیشتر می کند.»

---

۶. محمد مجتهد شبستری، در برخی از آثار خویش، با وام کردن این روش، به فهم و صورتبندی مقولاتی چون «خشونت» و «قصاص» در روزگار کنونی همت گمارده است. نگاه کنید به: نقدی بر قرانت رسمی از دین، تهران، طرح نو، ۱۳۷۹.

۷. حسن یوسفی اشکوری، در سلسله مقالاتی تحت عنوان «جستارهایی درباره تاریخ هفتاد ساله صدر اسلام»، به نحو متبعا نه و غیر متکلفانه و با عنایت به منابع تاریخی معتبر، در مقام روایت کردن سده نخستین اسلام برآمده، روزگاری که سپری شده و هیچیک بدان دسترسی نداریم و تنها به مدد منابع تاریخی موثق و لحاظ کردن روشهای موجه می توان به فهم و بازسازی آنها پرداخت. برای دیدن این سلسله جستارها که در سایت «زیتون» منتشر شده، نگاه کنید به:

نیکفر بر این باور است که نواندیشان دینی در کند و کاو معرفتی-الاهیاتی خویش وقتی به قرآن می‌رسند متوقف می‌شوند و اشکالات را به جامعه برمی‌گردانند. سپس می‌افزاید که تاریخ، به عنوان روایت هبوط، باطل السحر است و با ورود خود، مرز لاهوت و ناهوت و طبیعی و غیر طبیعی را در هم می‌نوردد.

نمی‌دانم دقیقاً مراد نیکفر از این مدعا که نواندیشان دینی وقتی به قرآن می‌رسند، متوقف می‌شوند، چیست؟ از قضا، بیشتر آثار نواندیشان دینی متاخر در دو دهه اخیر معطوف به واکاوی زمینه و زمانه پیدایی متن مقدس (قرآن) و قرار دادن متن در زیر متن<sup>۸</sup> بوده است. به تعبیر دیگر، لحاظ کردن و اندراج تاریخت، از مؤلفه‌های کارنامه نواندیشی دینی در سالیان اخیر بوده است. مدلول این سخن این است که این جماعت، خود به استقبال تاریخ و نگرش تاریخی رفته، از «آزمون شدن و لفّ و نشر عقاید در بستر تاریخ» و طبیعی شدن و تاریخ مند گشتن امر ماوراء طبیعی در طبیعت، با لحاظ کردن سویه قدسی آن سخن گفته‌اند. در واقع، در هم تنیدگی امر طبیعی و ماوراء طبیعی و برجسته کردن و برکشیدن مؤلفه‌هایی که امر قدسی را تخته بند زمان و مکان می‌کند، از مقومات نواندیشی دینی متاخر بوده است. افزون بر این، این جماعت میان مباحث الاهیاتی و جامعه‌شناختی خلط نکرده؛ هر گاه در مقام آسیب‌شناسی امور ناموجه جاری و ساری در جامعه دینی، نظیر رواج خرافات برآمده‌اند، حدود و ثغور بحث را مشخص کرده؛ به گواهی آثارشان از آمیختن مباحث کلامی و جامعه‌شناختی به یکدیگر پرهیز کرده‌اند. از اینرو، بر خلاف نظر نیکفر، ایشان در اندیشه پی‌گرفتن خط تئودیه و برگرداندن اشکالات به جامعه برنیامده و در جای خود به نقد مناسبات و روابط جاری در جوامع مسلمان نیز پرداخته‌اند.

### ۳. نیکفر درباره کار و بار روشنفکران دینی می‌گوید:

«روشنفکران دینی ایرانی در برابر دین‌باور سنت‌گرا با گزاره‌ها و استدلال‌های اسلام‌شناختی و دین‌شناختی عمومی قرار می‌گیرند، اما در برابر منتقد سکولار از پذیرش پیامدهای مفهوم‌ها یا گزاره‌هایی که از علوم انسانی وام گرفته‌اند سر باز می‌زنند، یا آن مفهوم‌ها و گزاره‌ها را به گونه‌ای به کار می‌برند که بتوانند یک تئودیه پست‌مدرن عرضه کنند، و با آن هم از مشکلات تئودیه سنتی بگریزند و هم تلاش توجیه‌گرانه‌شان را ادامه دهند. موضع آنان را می‌توانیم این گونه بیان کنیم: این اسلام نیست. «این اسلام نیست» گزاره‌ای است شبیه «این چپ نیست» رنه مارگریت، نقاش فرانسوی که میشل فوکو

” در توضیح آن رساله‌ای با همین عنوان نوشته است. ما به هر چیز که اسلامی‌اش می‌پنداریم اشاره کنیم، روشنفکر دینی ما می‌گوید: “این اسلام نیست...”

”این اسلام نیست“ و “این اسلام است” مرز معینی ندارند. در قبض و بسط اند. اکنون دوره بحران اسلام است و در نتیجه گزاره “این اسلام است” به یک گوشه رانده شده، تبدیل به چیزی ذهنی و شخصی شده، و در سخنی این چنین تقریر می‌یابد: من تنها اسلام خودم را، یا اسلام فلان عارف و بهمان شاعر را، یا اسلام تبیین شده در فلان آیه یا بهمان حدیث را اسلام راستین می‌دانم. اما پهناور شدن حوزه صدق “این اسلام نیست” و در مقابل آب رفتن حوزه صدق “این اسلام است” و منحصر شدن آن به یک ظن شخصی به معنای پایان پروژه تئودیه دین‌نگر در روایت روشنفکری دینی است، زیرا تئودیه بی‌معنا می‌شود اگر عنصر خیر را بخواهد در یک فرودستی و تنگنای ذهنی ببیند. هر جا ببینیم گزاره “این اسلام نیست” غلبه یافته و تبدیل به یک شگرد جدلی محوری شده، می‌توانیم از برخوردن به یک بن‌بست نظری و در عین حال اذعان نکردن به آن مطمئن باشیم.»

در فقره یاد شده، نیکفر کوشیده تا مراد خود از تئودیه نواندیشانی دینی متاخر را، تئودیه ای که به زعم ایشان پست مدرن است، تبیین کند. به نزد نیکفر، مؤلفه اصلی این تئودیه، سویه سلبی دارد و در این گزاره صورتبندی می‌شود: «این اسلام نیست»؛ امری که بدل به یک شگرد جدلی شده است.

از آنجائی که اسطوره «اصل اسلام»، گریبان نیکفر را رها نکرده، صورتبندی ایشان از روح حاکم بر آثار نواندیشان دینی متاخر ناموجه است؛ مبتنی بر این صورتبندی نادرست، داوری غلطی نیز صورت گرفته است. تا جایی که خواننده و دیده ام، هیچیک از اعضای خانواده نواندیشی دینی متاخر، در مکتوبات خود، چه در مقام تقریر مدعیات و تلقی خویش، چه در مقام نقد مواضع دینداران سنتی، سنت گرایان و بنیاد گرایان، از تعبیر “این اسلام نیست” استفاده نکرده، آنرا روا ندانسته و بکار نبرده اند. در مقابل، ایشان در مقام تبیین و توضیح، کثرت قرائت های مختلف بالفعل از اسلام را به رسمیت شناخته اند.<sup>۹</sup> لازمه این سخن این نیست که هر قرائتی درست و موجه است و نمی توان میان قرائت های مختلف از دین، ارزیابی معرفتی کرد؛ بلکه تاکید بر وجود این کثرت و به رسمیت شناختن آن است. در وهله بعدی، البته هر کسی می تواند با ادله و شواهدی که عرضه می کند، یک روایت را برکشد و دیگر قرائت را فرو نهد. بر همین اساس، نواندیشان دینی، روایت های سنت گرایانه و بنیادگرایانه از دین را نقد کرده اند.

به تعبیر دیگر، اولاً نباید میان دو مقام «توصیف» و «تجویز» خلط کرد؛ تاکید نواندیشان دینی بر وجود روایت های مختلف از دین، سویه توصیفی دارد، نه تجویزی و توصیه ای.

۹. جهت بسط این مطلب، به عنوان نمونه، نگاه کنید به مقاله «تاکنون کردی دگر اکنون مکن» در لینک زیر:

ثانیا، برگرفتن یک روایت و فرو نهادن روایت های دیگر، امری ذوقی و استحسانی نیست، بلکه مستظهر به ادله و شواهد متنی و تاریخی است و بر خلاف نظر نیکفر، سویه بین الاذهانی<sup>۱۰</sup> دارد و صدق و کذب بردار است، نه ذهنی و شخصی و از جنس شگرد جدلی محور؛ از اینرو جهت نقد روایت نواندیشان دینی از اسلام، باید ادله ایشان را نقد کرد؛ کاری که سویه معرفت شناختی دارد، نه تمسک جستن به مفاهیمی چون «شگرد» که طنین روانشناختی پررنگی دارد.

ثالثا، همانطور که آمد، نواندیشان دینی نمی گویند «این اسلام نیست» تا به گفته نیکفر بگوییم سخنانشان در قبض و بسط است و مرز مشخصی ندارد. در مقابل، ایشان با ارائه ادله هرمنوتیکی، الاهیاتی، شواهد متنی و ... می کوشند روایت خود از متن مقدس و سنت دینی را موجه کنند. مرز سخنان ایشان، ادله ای است که اقامه می کنند، که «نحن ابناء الدلیل»؛ راه نقد مواضع و خوانش ایشان از دیانت و سنت دینی، عبارتست از نقد ادله ایشان و بس.

۴. نیکفر درباره وضعیت کنونی نحله های گوناگون درون خانواده نواندیشی دینی می گوید:

«در ایران جای یک جریان مذهبی ترقی خواه عدالت جوی دموکرات به شدت خالی است، غیر مذهبی ها نمی توانند جای خالی چنین نیرویی را پر کنند. در غیاب این نیرو پوپولیسم و فاشیسم مذهبی قدرت می گیرد. روشنفکری دینی، به خاطر پشت کردن به سنت چپ مذهبی و همدستی در کوبیدن آن، تا حدی مسئول این وضعیت است... اوج درخشندگی فکری روشنفکری دینی، اتفاقا در زمانی بود که با سنت چپ مذهبی و کلیت فکر چپ در افتاده بود و به این خاطر باید سپاسگزار حریف باشد. در این درگیری مفهوم آزادی را برجسته کرد، اما آن را بنیادی و برآ نکرد تا چپ مذهبی را ارتقا دهد، بلکه از آن تنها وسیله ای ساخت برای عوض کردن ریل. ولی همین درگیری با سنت چپ زایا بود به خاطر اهمیت سایق های فکری جریان چپ، و وقتی دیگر آن انگیزه ها زائل شدند، رابطه با آن شیوه نگاهی گسسته شد که فاجعه و محرومیت را می دید. ریل که عوض شد، از آن پس هدف ندیدن و انکار شد. تئودیه «این اسلام نیست» هم ناشی از اکراه در دیدن فاجعه است... گردش به راست، به بهای فقر نظری روشنفکری دینی تمام شده است. تفسیرهای دلخواه، عرفان زدگی و موعظه های اخلاقی، شاخص کارهای اخیر این جریان است. ناتوانی نظری خود را در توضیح بحران فاجعه آمیز اسلام به صورت پر خاش علیه منتقدان درمی آورند. فانتزی، قصه گویی، کلی یافی هایی در باره حق و اخلاق و برخی تفسیرهای گزینشی با شگردهای شناخته شده توجیه گری، جای تلاش برای یک نقد رهایی بخش را گرفته اند، نقدی که سنجه داوری در باره آن نه این است که آیا محدوده دین را در هم می شکند، بلکه این است که تا چه حد صمیمیت و جدیت در دفاع از آزادی و ادراک همدلانه «آه ستم دیدگان» در آن متبلور است»

تعجب می‌کنم از جناب نیکفر که معتقد است جای یک جریان مذهبی دموکرات عدالت خواه در ایران کنونی خالی است. در میان خانواده نواندیشی دینی، نحله نوشریعتیست‌ها، هم دموکرات‌اند، هم دغدغه عدالت اجتماعی پررنگی دارند و چندین دهه است، با قوت و جسارت، به کار و بار روشنفکری-اجتماعی-سیاسی خود اشتغال دارند. افزون بر این نحله، نظریه پردازی درباره مفهوم «عدالت» و ربط و نسبت آن با «آزادی» در جامعه دینی، از دلمشغولی‌های نواندیشان دینی ای نظیر مجتهد شبستری و عبدالکریم سروش در دو دهه اخیر بوده است. بر خلاف نظر نیکفر که از آن بوی کم لطفی به مشام می‌رسد، کارنامه نواندیشان دینی متاخر، به قدر طاقت بشری، عاری از «تفسیرهای دلخواه»، «عرفان زدگی»، «کلی بافی‌هایی درباره حق و اخلاق» و «قصه گویی» است. چنانکه پیشتر آوردم، جد و جهد اصلی نواندیشان دینی معطوف به بدست دادن قرائت موجه انسانی، اخلاقی و رهگشا از سنت دینی است؛ کاری که فرسنگ‌ها با تفسیر دلخواهی و کلی بافی و قصه گویی فاصله دارد. افزون بر این، تردید جناب نیکفر در میزان صمیمیت و جدیت نواندیشان دینی در دفاع از آزادی و ادراک «آه ستم‌دیدگان» شگفت‌انگیز است. طی چهار دهه گذشته، هم مهدی بازرگان و یاران و همفکرانش مجدانه و صادقانه در دفاع از آزادی و ستم‌دیدگان کوشیده و در این راه، متحمل هزینه‌های بسیار شده‌اند؛ هم میراث‌داران علی شریعتی و نوشریعتیست‌هایی چون تقی رحمانی، رضا علیجانی و احمد زید آبادی، هم نواندیشان دینی متاخری نظیر سعید حجاریان و یوسفی اشکوری. به نظرم، این بخش از نوشته نیکفر بجای اینکه مدلل باشد، معلل است و متضمن خروج از جاده انصاف.

۵. تلقی نیکفر از نواندیشان دینی ای نظیر نگارنده که در نقد «ذات‌گرایی» قلم زده و در این راستا، از مفهوم «شبهات خانوادگی» ویتگنشتاین بهره برده‌اند، از این قرار است:

«اما اکنون ذات‌باوری نابهنجار پنداشته می‌شود و روشنفکران دینی ظاهراً همه منتقد ذات‌باوری شده‌اند. به مجرد انتقاد از اسلام گفته می‌شود که شما ذات‌باور هستید، شما اسلامی خاص با ذاتی خاص را در نظر دارید، و توجه ندارید که اسلام‌ها وجود دارد نه اسلام، و میان این اسلام‌ها به اصطلاح لودویگ ویتگنشتاین تنها یک شبهات خانوادگی وجود دارد<sup>۱۱</sup>. پاسخ این است که بسیار خوب، اما شما روایتی در ذهن دارید، یا به هر حال وقتی که درباره اسلام بحث می‌کنید ذهنتان به یک هسته نئوماتیک معطوف است، یا به زبانی غیر فنی، وقتی از نوع خاصی از اسلام که در برابر اسلام مورد انتقاد می‌نهدید، یا کلاً آنجایی که خود را مسلمان می‌دانید، منظور خاصی دارید که درباره آن شرحی می‌دهید و روایتی پیش می‌گذارید؛ همین منظور خاص چیزی است که به آن ذات روایی می‌گوییم. درباره ذات روایی در همین نمونه مشخص در این بحث مشخص لازم است بر این گزاره‌ها تأکید کنیم: اسلام خصوصی وجود ندارد (به همان دلیل که «زبان خصوصی» وجود ندارد به همانسانی که ویتگنشتاین شرح داده است)... ویتگنشتاین با طرح موضوع شبهات‌های خویشاوندی، از مفهوم ذات دست نمی‌کشد و به

---

۱۱. نمونه ای از آنان سروش دباغ است. (بنگرید به این مقاله او: ذات دین؟).



فراوانی از آن استفاده می‌کند. بنگریم به عنوان نمونه به بار خاصی که ویتگنشتاین در بند ۹۲ "پژوهش‌های فلسفی" به مفهوم "ذات" می‌دهد....

«فکر نکنید، نگاه کنید» ویتگنشتاین، یادآور فراخوان ادموند هوسرل برای نگاه کردن «به خود چیزها» است. هر دو دنبال ذاتی می‌گردند که خود را به ما بنمایاند، ما بتوانیم آن را نگاه کنیم. این ذات چیزی پنهان نیست، شالوده‌ای نیست که در ژرفایی تاریک نهفته باشد، چیزی «غریب» نیست، آن سان که ویتگنشتاین در مورد گزاره می‌گوید. برای دیدن ذات چه باید کرد؟ رهنمود ویتگنشتاین این است که بنگریم، پدیده چه کار کرد ویژه و چه ساختاری دارد.

ما به پیروی از این رهنمود ویتگنشتاین درمی‌نگریم که جریان سنت‌ساز، مفهوم‌پرداز، تولیدکننده متن، پاسدار اصلی حریم کیش و چسبیده به کانون قدرت که "برند" اسلام را حفظ کرده و اگر نبود چه بسا شاخه‌ها و شعبه‌های دیگر وجود نداشتند، چیست، چه کرده است و چه می‌گوید. آنچه ما در این بررسی می‌یابیم یک ذات روایی است، یک کارا کتر متغیر، اما به نسبت ثابت است چنانکه با همه تغییرات، آن را در هر فصلی از داستان می‌توانیم بازشناسیم. سروش دباغ اما چنین وانمود می‌کند که گویا ما در یک فضای مملو از ابهام قرار داریم و وقتی از اسلام حرف می‌زنیم، معلوم نیست از چه حرف می‌زنیم. کسی چون او حتماً می‌گوید نگاه کنید، اسلام ما با اسلام داعشی یا اسلام حوزوی فرق دارد و میان ما ذات مشترکی وجود ندارد. چرا، اشتراک وجود دارد، چنانکه در همین مقاله بازنموده می‌شود که چگونه در عصر جدید از یک نطفه ایدئولوژیک هم اسلام‌میس زاده می‌شود هم نواندیشی دینی. در یک روایت، این دو نوع اسلام ظاهراً متنافر به هم پیوند می‌خورند.

نوع استفاده سروش دباغ از بحث شباهت خانوادگی را این گونه نیز می‌توانیم نشان دهیم. درباره بازی‌هایی صحبت می‌کنیم که خطرناک هستند، مثلاً آتش‌بازی و شمشیربازی. آنها ذات مشترکی ندارند و از طریق شباهت خانوادگی به یکدیگر و به بازی‌های بی‌خطر، مثلاً شطرنج، پیوند می‌خورند. این امر از نظر سروش دباغ به معنای لزوم خودداری از قضاوت است. اگر بگوییم آتش‌بازی خطرناک است، از نظر او گویا ذات‌گرا شده‌ایم. چنین نیست؛ ما حتماً اضافه می‌کنیم نوعی آتش‌بازی کنترل‌شده هم وجود دارد که به لحاظ کنترل‌شدگی خطرناک نیست و در برخی جشن‌ها معمول شده است. همچنین نوعی شمشیربازی کنترل‌شده هم وجود دارد که یک ورزش بی‌خطر محسوب می‌شود. ما شمشیربازی جنگ‌آورانه و شمشیربازی ورزشی را در یک سطح فاقد بُعد زمانی تاریخی قرار نمی‌دهیم و میان آنها تنها یک شباهت صوری نمی‌بینیم. کنترل کردن، یک حادثه تاریخی است و برآمد ادراک تاریخی خطرناکی آن شکل جنگاوری است. در یک روایت تاریخی این به آن پیوند می‌خورد. اما سروش دباغ چه می‌کند: طبق منطقی که او به غلط به ویتگنشتاین نسبت می‌دهد میان دو گزاره "این نوع شمشیربازی خطرناک است" با "آن نوع شمشیربازی خطرناک نیست" معدل می‌گیرد، به یک صفر می‌رسد و می‌گوید نمی‌توانیم درباره شمشیربازی نظر دهیم. با این منطقی‌پست‌مدرن، که در ادامه به آن بازخواهیم گشت، می‌توان کل داربست زبان را فروخواباند و ساکت شد. اما جالب اینجاست که سروش دباغ خودش ساکت نمی‌شود، از حریف می‌خواهد که سکوت پیشه کند و درباره آن "بازی" ای که نامش اسلام است، حرف نزند.

مدعیات چند گانه نیکفر در فقره فوق را می توان اینچنین صورتبندی کرد:

الف. وقتی نواندیشان دینی متاخر درباره اسلام صحبت می کنند، به رغم اینکه «ذات گرایی» را با وام کردن مفهوم «شبهات خانودگی» از فلسفه ویتگنشتاین متاخر نقد می کنند، دانسته یا ندانسته، به یک «هسته نئوماتیک» و یا «ذاتِ روایی» باور دارند.

ب. اسلام خصوصی وجود ندارد.

ج. سروش دباغ می گوید ما در فضایی مملو از ابهام صحبت می کنیم و مشخص نیست وقتی از اسلام صحبت می کنیم، درباره چه چیزی داریم سخن می گوئیم.

د. به رغم اینکه ذات مشترکی میان بازیهای مختلفی وجود ندارد، هم «شمشیربازی جنگ آوران» بازی است، هم «شمشیر بازی ورزشی»؛ اما سروش دباغ میان این دو نوع شمشیر بازی معدل میگیرد و به صفر می رسد و می گوید نمی توانیم درباره شمشیر بازی نظر بدهیم و از حریف می خواهد که سکوت پیشه کند.

چنانکه در می یابم، مدعی الف، مبتنی بر تلقی نادرستی از «شبهات خانوادگی» و «ذات گرایی» به روایت ویتگنشتاین بنا شده است. ویتگنشتاین متقدم، قائل به ذاتی برای زبان است و در نظام فلسفی خود، برای تبیین این امر از مفاهیمی چون «فضای منطقی»، «تصویر منطقی»، «وضعیت امور ممکن»، «وضعیت امور موجود»، «سوژه متافیزیکی»، «گفتنی / نشان دادنی»... مدد گرفته است.<sup>۱۲</sup> او، در دوران دوم فلسفی خویش، با فرو نهادن نگاه ذات گرایانه و جهانشمول به زبان، از کثرت و تنوع «بازی های زبانی» و «نحوه های زیست» سراغ گرفت و آنرا بر کشید. «شبهات خانوادگی» یکی از این مفاهیم شبکه معنایی ویتگنشتاین متاخر است و ناظر به نقد جدی «ذات گرایی دلالت شناختی»<sup>۱۳</sup> ارسطویی.<sup>۱۴</sup> دعوت ویتگنشتاین به «نگاه کردن» به پدیده ها، ناظر به جدی گرفتن «اشتغال به عمل ورزیدن»<sup>۱۵</sup> است و عدول از «صورتبندی نظری»<sup>۱۶</sup> و فرو نهادن تعریف کردن مفاهیم بر اساس جنس و فصل، نگرشی که طنین ذات گرایانه جدی دارد. از لوازم بر کشیدن عمل «ورزیدن» و فرو نهادن «صورتبندی نظری»، دست رد زدن به سینه ذات گرایی است، ذات گرایی ای که سویی پیشینی و غیر تجربی دارد و با روح حاکم بر فلسفه ویتگنشتاین متاخر منافات دارد. استفاده از تعبیر ذات در فقره ای از کاوشهای فلسفی که نیکفر متذکر شده، به اصطلاح، «مشترک لفظی» است و ناظر به توجه دادن به «خود پدیده ها». طبیعتاً وقتی قرار است

۱۲. برای آشنایی بیشتر با امهات فلسفه ویتگنشتاین متقدم، نگاه کنید به:

سروش دباغ، ترجمه و شرح رساله منطقی - فلسفی ویتگنشتاین، تهران، هرمس، ۱۳۹۳.

## 2. Semantic essentialism

۱۴ قرائت های مختلف از مفهوم «شبهات خانوادگی»، همچنین موضع مختار خود در این باب را در مقاله زیر به بحث گذاشته ام:

«بازیها و معناها»، سکوت و معنا: جستارهایی در فلسفه ویتگنشتاین، تهران، صراط، ویراست دوم، چاپ سوم.

همچنین، جهت بسط بیشتر این امر، نگاه کنید به فایل های صوتی درسگفتار "فلسفه ویتگنشتاین متاخر"، در لینک زیر:

[http://www.begins.soroushdabagh.com/lect ure\\_f .htm](http://www.begins.soroushdabagh.com/lect ure_f .htm)

4. Being engaged in practice

5. theoretical articulation

بازی های مختلف را بینیم و شباهتها و تفاوت های میان آنها را رصد کنیم، دلمشغول پدیده «بازی» هستیم، نه پدیده «رعد و برق». مراد از ذات، در لسان ویتگنشتاین متاخر، تفتن داشتن و تماشا کردن و نگریستن در یک پدیده برساخته اجتماعی است و چگونگی بروز و ظهورات آن در عالم انسانی و نه امری دیگر. اگر مراد نیکفر از «هسته نئوماتیک» و «ذات روایی»، همین امر است، اذعان کردن بدان با برکشیدن و به رسمیت شناختن تنوع و تکثر پدیده های اجتماعی منافاتی ندارد و تعبیر دیگری است از نقد و نفی «ذات گرایی ارسطویی»؛ تلقی ای از ذات گرایی که پیشتر آنرا نقد کرده ام.

درباره مدعی ب، با نیکفر همداستانم؛ همانطور که در یکی از مقالات خود، با وام کردن آموزه «استدلال زبان خصوصی» ویتگنشتاین آورده ام؛ پیامبر اسلام، در تقریر سخنان و حیانی خویش، از زبان خصوصی استفاده نکرده است.<sup>۱۷</sup> لازمه این سخن این است که امری تحت عنوان «اسلام خصوصی» نداریم.

بر خلاف نظرنیکفر که در مدعی ج می گوید از لوازم مدعیات و سخنان من، صحبت کردن در فضایی مملو از ابهام است؛ لازمه به رسمت شناختن کثرت قرائات از دین و لحاظ کردن تاریخمندی و زمینه و زمانه پیدایی متن مقدس و سنت دینی، اولاً تفکیک میان روایت های مختلف از دین است؛ ثانیاً، چنانکه پیشتر آوردم، بررسی شواهد و ادله هر یک از این قرائت ها و متناسب با پیشینه معرفتی خود، یکی را برگرفتن و دیگر قرائات را فرو نهادن. بر این مبنا، نواندیشان دینی، سخنان و مدعیات خویش را بدون ابهام ابراز کرده، در نقد اسلام بنیاد گرایانه و اسلام سنتی، ادله خویش را روشن و شفاف و صریح طرح کرده اند.

در باب مدعی دال، جناب نیکفر، در تقریر آموزه «شباهت خانوادگی» به خطا رفته و میان دو مقام خلط کرده است. شباهت خانوادگی، ربط و نسبت و تفاوت و تشابه میان مؤلفه ها و مصادیق مفهومی مثل «بازی» را نشان می دهد؛ تفاوتها و تشابهاتی که صبغه توصیفی و تبیینی دارد و نه ارزش محورانه. اینکه برخی از آتش بازیها، به تعبیر نیکفر خطرناک و بد است، و برخی آتش بازیها، روا و خوب و می توان درباره آنها «قضاوت» کرد؛ نفیاً و اثباتاً نسبتی با آموزه «شباهت خانوادگی» ندارد، بلکه از سنخ گزاره های هنجار-بنیاد<sup>۱۸</sup> و داوری های ارزشی<sup>۱۹</sup> است و از لونی دیگر؛ نه کند و کاوهای ویتگنشتاین در کاوشهای فلسفی که صبغه دلالت شناختی دارد و حدود و ثغور معنای واژگان و شروط سخن گفتن معنادار را می کاود. برای تقریب بیشتر به ذهن، به تعبیر قدما، مباحث و مقولاتی از سنخ «شباهت خانوادگی» به نزد ویتگنشتاین، ناظر به مقام «تصور» و چگونگی احراز معانی مفاهیم و واژگان است، نه مقام «تصدیق» و مشتمل بر گزاره هایی که متضمن ارزش داوری درباره مصادیق مفهوم «بازی»، نظیر انواع شمشیر بازی و آتش بازی اند. از اینرو، نگارنده نه از نیکفر می خواهد که قضاوت نکند و نه او

۱۷ نگاه کنید به مقاله «از تجربه نبوی تا رؤیای رسولانه» در لینک زیر:

<http://www.beginsor.oushdabagh.com/pdf/۲۳۳.pdf>

2. normative-based  
3. Evaluative judgments

را به سکوت دعوت می کند؛ بلکه از او می خواهد با درنگ بیشتری در مفهوم «شبهت خانوادگی» و حدود و ثغور آن در فلسفه ویتگنشتاین متاخر بنگرد و انتظار خود را از آن، تصحیح کند.

۶. دیالوگ میان نواندیشی دینی و منتقدانش، امری مبارک، معرفت بخش و رهگشاست؛ امیدوارم طرح چنین مباحثی، به غنی تر شدن ادبیات این حوزه بیفزاید و بکار کسانی بیاید که این مباحث را به نحو جدی دنبال می کنند.